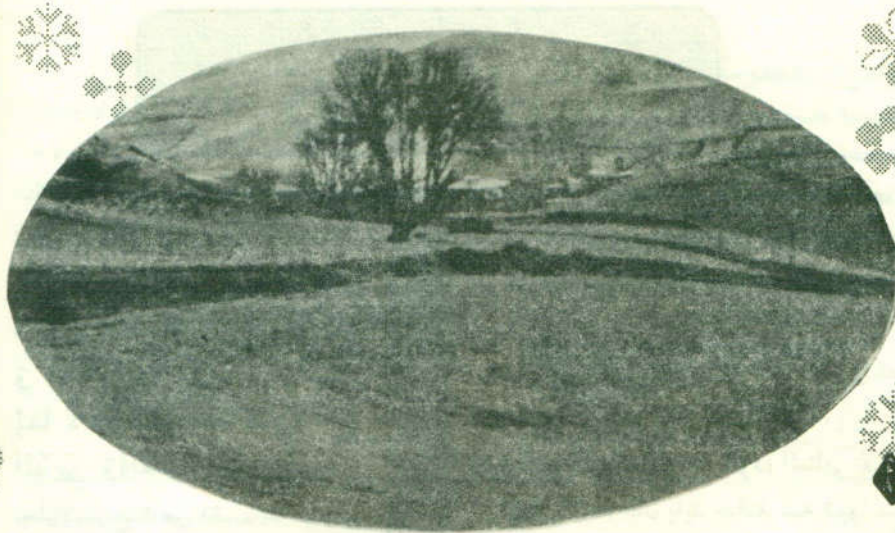




نوروز

علی صحرایی

خندان، قدح به دست، گیسوان مشک‌بو و
عنبرآگین خود را بر دوش می‌افکند و
سراپای وجودش را به زیور انواع و اقسام
شکوفه‌ها و گل‌های رنگارنگ و معطر
می‌آراید و با صد و ناز و کرشمه و طمأنینه،
خرامان خرامان بر پهن دشت سرد زمین
گام می‌نهد و با دم مسیحایی‌اش مردگان بر
روح طبیعت را جانی تازه می‌بخشد.

وقتی بهار از راه می‌رسد، حرکت و
جنبش زیبایی‌های حیات و زایش و رویش
دوباره هستی و طبیعت از «نو» آغاز می‌شود
و رستاخیزی دیگر در زمین و زمان بوجود
می‌آید و حشری دوباره سرتاسر این مُلک
خاکی را در می‌نوردد و چه نیکو فرموده

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی
از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی^(۱)
در گردونه سالانه تکرار و تکرار، وقتی
زمین، این بستر خفتگان بیدار، از خواب
زمستانی برمی‌خیزد و برای زدودن خواب
از تن خواب‌آلودش خمیازه‌ای از نهان‌دل
برمی‌افروزد و به استقبال بهار می‌رود؛
آغوش سرشار از مهر و عطوفت خویش را
چون مادر دلسوز برای زیستن می‌گشاید از
هر سو همگان را صلا می‌زند که: «آی همه
بشتابید که اینک همه چیز برای تولدی
دوباره مهیاست.»

آنگاه بهار؛ این عروس زیباروی و فریبا
و دل‌ربای طبیعت، پا پیش نهاده و خرم و

است آن «آتم مکارم الاخلاق» که: «اذا رأیتم الربیع، فاکثروا ذکر النشور»^(۲) آری بهار خود حشر و قیامتی دیگر است آنان را که از دیده دل می‌نگرند.

تماشای رستاخیز طربناک طبیعت و جلوه‌های صبحگاهی که همراه با نسیم دل‌انگیز و روح‌پرور «بهاری» عطر خوش بوی مرغ‌زاران را در گوشه و کنار این عالم خاکی می‌پراکند و تماشای رخسار بنفشه و پامچال و سرو و صنوبر، چنان روح نواز و دلگشاست که آدمی به ناچار و ناخودآگاه، مست این بادهٔ ننوشیده می‌شود؛ مستی که محصولی به جز عشق و محبت و صفا و صمیمیت و خلوص در پی ندارد و این الطاف بر شائبهٔ هستی‌بخش عاملی می‌شود که هر انسانی که از دلی پاک و بی‌آلایش برخوردار است، «سراچهٔ دل» خود را به مظهر زیباترین و نیکوترین و شورانگیزترین خصائص والای انسانی مبدل سازد و آنگاه در کنار «سفرهٔ هفت سین» و در موازات آن و بلکه در گامی فراتر، «سفرهٔ ای بگشاید از جنس «دل» و در آن سفره، هفت سینی بچیند متعالی؛ از جمله به تعداد مهمانان «سبزاندیش» خود «سعادت» بچیند و همگان را دعوت کند تا در «سرای دل» به پستی «سربلندی» تکیه زنند و با شربت شیرین و گوارای «سرافرازی» پذیرایی‌شان نماید، و در هنگام حلول سال نو در دقایقی چند آرام آرام در گوش دلشان «سلامی» از «هفت سلام» خالق که در کتاب

نور مسطور است را نجوا کند: «سلام علیکم بما صبرتم»، «سلام قولاً من رب رحیم»^(۳).... چه آنکه «سلام» خالق در فراسوی هر خواسته و عمل مخلوق واقع شده است. و بدین سان متفقاً باور کنند که با «سادگی» می‌شود «سرور» را مانند اشعهٔ دل‌انگیز آفتاب عالم تاب به همگان تابانید. وقتی «بهار» بستر سپید زمین خسته و افسرده را در می‌نوردد و روانداز برف را از روی آن کنار می‌زند و با دستان مهربان و لطیف نسیم بامدادان، گیسوان افشان و ژندهٔ درختان را شانه می‌زند و مرواریدهای «شبنم» را از رخسار گل برگ‌های سرخ نسترن‌ها و شقایق‌ها و ریحان‌ها و اقایاها می‌زداید و افسردگان خواب آلوده را صلا زده و دم عیسوی خود را بر کالبد بی‌روح آن‌ها می‌دمد؛ مردمان این دیار را وجد و نشاطی حاصل می‌آید که شورانگیز است. آنان از آن سوی «تاریخ» این روز را روزی «نو» در زندگی خود قرار داده و چون هر تولدی زیباست و تولد طبیعت زیباتر، آن را «نوروز» نام نهادند.

«نوروز» فرخنده‌پی، عید بهار و رمز زیبایی و سرسبزی طبیعت با حسن و شکوه خاص در وجود انسان نشاط و شادمانی تجدید می‌کند.

«نوروز» یعنی تازگی و شکفتگی، بهار و گل و سبزه، خوشحالی و نشاط و خوشبختی و سعادت، امیدواری در امنیت و صلح و آسایش و آشتی در جهان اسلام و



عالم انسانیت.

«نوروز» یعنی آرزو کردن خوشبختی و سعادت و نیک روزی و بهروزی و... برای همگان، یعنی خواستن آزادی و آزادگی برای هم‌نوعان، یعنی پراکندن مهر و عطوفت و عشق و محبت و صفا و صمیمیت و دوستی و... همچون بوی خوش گلها و شکوفه‌های بهاری برای همگان.

حافظ شیرین سخن می‌فرماید:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

و «نوروز» چنین است؛ چه آنکه «نوروز» جشن دوستی و همبستگی و وحدت و یکپارچگی همه مردمان دور و نزدیک این دیار خرم و سربلند است.

«نوروز» از بنیاد و ریشه‌ای فرهنگی در عمق تاریخ نشأت گرفته است و با گذشت زمان و تجدید فرهنگها همواره پای خود را استوار و استوارتر ساخته است و از آنجائیکه با سرشت و طبع و خوی آدمی و مزاج فرهنگی مذاهب و ادیان، خصوصاً دین مبین اسلام و مذهب اصیل تشیع، مغایرتی نداشته است، همواره زنده و جاوید باقی مانده حتی با پذیرش دین مبین و بزرگ

اسلام از سوی ایرانیان نه تنها نوروز به کهنه کتاب تاریخ نپیوسته است بلکه این آیین آسمانی آن را نواخت و روحی دیگر در کالبد «نوروز» دمید و چون مایه‌های فرهنگی آن را منافی با خواسته‌ها و اهداف خود ندید به پیرایش آن پرداخت و «نوروز» را با روح معنویت و خلوص امتزاج نمود و به همین خاطر امروزه گذاشتن کلام پرنور حئی سبحان بر سر «سفره هفت سین» مردمان این ملک متمدن و با فرهنگ یک سنت انفکاک‌ناپذیر است و تلاوت آیاتی چند از آن کتاب هستی‌بخش در لحظات حلول سال، «الا بذكر الله تطمئن القلوب»^(۴) را تفسیر می‌کند و تکرار دعای «یا مقلب القلوب و الابصار، یا مدبر اللیل و النهار، یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال»^(۵) تسکین دهنده روح و روان هر ایرانی مسلمان و مسلمان ایرانی است.

در افسانه‌ها و اساطیر آمده است: «نوروز» روزی است که جمشید تاجگذاری نمود و بر تخت سلطنت نشست. ولی «نوروز» تجدید خاطره یک تاجگذاری و جلوس پادشاهی بر تخت سلطنت نیست بلکه در «نوروز» باید به فراسوی این باور نگاه کرد و آن حلقه پیوند و رابطی است که «نوروز» ایجاد کرده تا فرهنگ اصیل نسل‌های گذشته را به نسل‌های آینده مرتبط سازد.

«نوروز» روز فرخنده و مبارک و میمونی

است که آغاز بهار - فصلی که طبیعت در آن به جوش و خروش و جنب و جوش می افتد - و رویش گلها و شکوفه ها را نوید داده و نمایی از جاودانگی آفرینش و فعل خلقت است که با آن برگی دیگر از گاه نگار عمر هستی و آدمی ورق زده می شود.

در ایران باستان سه جشن بزرگ برگزار می شده: «نوروز»، «مهرگان» و «سده».^(۶) از میان این جشن ها، بزرگترین و مهم ترین و برجسته ترین سنت های اصیل ایرانی «جشن نوروز» که جشنی ملی و میهنی خاص ایرانیان بوده است، قرار داشت، چه آنکه این جشن به دلیل گردش و چرخش سال از کهنه به نو بوده است.

این «جشن ملی» میراث و یادگار مردمانی است که به این آب و خاک و زیبای های شورانگیز آن عشق می ورزیده اند و این فرهنگ اصیل ایرانی را با تلاشی فراوان از دست تیغ غارتگر حوادث دهر حفظ نموده و به دست نسل حاضر سپرده اند.

«عید نوروز» که روز اول فصل بهار است، خاطره آورنده ترین و شادترین و خوشحال ترین روز برای همگان می باشد، چه آنکه همچنانکه طبیعت رخت نو به تن می کند و به سر و وضع و ظاهر و باطن خود صفا می دهد و غبار زنگار و هرگونه پلیدی و پلشتی و... را از تن و روح خود می روید، انسان ها هم با الهام از طبیعت ناب، سر و وضع خود را پیرایش داده به آراستگی

زندگی می پردازند.

«نوروز» هرگز به فراموشی و نسیان سپرده نمی شود، چه آنکه طبیعت هرگز فراموش نمی کند به این که تولد نیابد و زایش و رویش نکند. هر سال، تکرار بهار را شاهدیم و پدران و نیاکان ما هم در عمر محدود خود تکرار تولد طبیعت و بهار را شاهد بوده اند و «نوروز» هم به واسطه تکرار بهار، تکرار می شود و انفکاک این دو از هم غیر ممکن و غیر قابل باور است چون هر دوی این ها در همدیگر عجین شده اند.

اینک هزاران سال است که «جشن نوروز» برگزار می شود و به جرأت می توان گفت: مادامی که فرهنگ ایرانی پابرجاست، این جشن که نقطه عطفش برای رفع کدورت ها و ایجاد شادی ها با انجام عمل بزرگ و نیکوی «صله ارحام» و دید و بازدیدها و... است، همچنان پابرجا و استوار باقی خواهد ماند.

امید که هر روز عزیزان هم وطن «نوروز» و نوروزشان مثل هر روز میباشد.

پی نوشت ها

- ۱- حافظ شیرازی، «لسان الغیب»
- ۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳- به ترتیب سوره رعد: ۲۴ و یس: ۵۸ و نیز سلام های دیگر قرآن عبارتند از: الصافات: ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۰ و قدر: ۵
- ۴- رعد: ۲۸
- ۵- دعای تحویل سال
- ۶- جشن های ایرانی، پرویز رجبی، انتشارات فرزین، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۰

